



سندیکا، هم سرمایه‌ی مادی و هم دانشکده‌ی حقوق کارگران است

درویش گودرزی (نانوا)

افسر نظامی آمد و بعد از سلام علیک گفت: آقایان رئیس این جا کیست؟ همگی گفتیم این جا رئیس ندارد چون اداره نیست. گفت: پس اداره این جا با کیست؟ گنجی گفت: با خود کارگران و هیأت مدیره است. شما بفرمایید چه می خواهید. گفت: یکی با من بیاید تا باغشاه توضیح دهد آن اقدام که در اطلاعیه نوشتید، چیست. گنجی گفت: آن اقدام را هیچ کس نمی داند که چیست اما اگر قرار باشد کاری انجام شود، تمام کارگران می آیند همین جا و همین جا تصمیم می گیرند و اقدام می کنند. این است کل توضیح که جنابعالی می خواهید و بالاخره قبول کرد و رفت ...

در سال ۱۳۳۲ کارگران کوره پزخانه اعتصاب کردند که در همان روز تهران نو جلسه تشکیل شد که تا ساعت ۳ بعد از نیمه شب ادامه داشت و در آن جلسه تصمیم بر این شد که صبح اول وقت یکی برود با نماینده‌ی کارگران تماس بگیرد تا بدانیم چه می خواهند و نتیجه را گزارش کند تا هر نوع کمک که امکانش بود سریع تر شروع شود.

با یک گفت‌وگوی کوتاه آن مأموریت را به من محول نمودند که آشنایی بیش‌تری به محیط و محل داشتیم. جلسه تمام شد و من ساعت ۴/۵ بعد از نیمه شب به خانه رسیدم. پس از یک استراحت کوتاه مدت، به طرف کوره پزخانه، (جاده‌ی ری آن زمان) روانه و ساعت ۶ رسیدم. دیدم چند نفر جدا - جدا از هم با نماینده‌ی کارگران صحبت می کنند. دیدم از آن‌ها می پرسند شما چکاره‌اید و از کجا آمده‌اید؟ ۳ نفر بودند گفتند: از حزب آریا. آقای دادرش

چون نشیب و فراز در راه زندگی کارگران نانوائی در مبارزات سندیکایی وجود داشت علی‌رغم گفت‌وگوی مفصل «اندیشه‌جامعه» با آقای خرم در شماره‌ی ۱۷-۱۸، به نظر می‌رسد بعضی مطالب هنوز هم ناگفته مانده است. به عنوان مثال در سال ۱۳۳۱ که کارگران زجر دیده دخانیات جهت بهبود شرایط کار و ترمیم حقوق از دست رفته‌شان ناگزیر دست به سلاح قانونی کارگر یعنی «اعتصاب» زده بودند و زیر فشار فرماندار نظامی شاه بودند، سندیکای کارگران نانوائی به حکم ندای وجدان طی اعلامیه‌ای پشتیبانی خود را از مبارزه‌ی حق طلبانه کارگران دخانیات اعلام داشته و افزودند: در صورت لزوم جهت به دست آوردن حقوق به حق آن کارگران به هر اقدام قانونی دست خواهند زد و همان روز جمع‌آوری کمک را شروع و مقداری نان جمع‌آوری کردند و با آقایان گنجی و محمد نصیری، و دو نفر دیگر که نام آنان یادم نیست، با دو درشکه به دخانیات بردیم که مأموران فرمانداری نظامی شاه مانع از رسیدن نان به کارگران شدند ولی حسین گنجی به وسیله‌ی دوستانش از طریق کبریت‌سازی نان‌ها را رساندند و ما رفتیم جلوی در دخانیات دیدیم که آقای تقی باقری، آن مرد شجاع و آگاه، چند نان در دست به روی چهارپایه‌ای خطاب به کارگران می‌گوید: همکاران عزیز ما موفقیم چون کارگران با شرف نانوائی کمک‌شان به ما رسید و فرزندان ما گرسنه نخواهند ماند که با صدای هورا کشیدن و دست‌افشانی از کارگران نانوائی سپاسگزاری شد و ما رفتیم. اما فردای آن روز صبح در سندیکای حسن آباد بودیم چند نفری بودیم یک

بی‌وقفه‌ی کارگران در جلسات اقدام تندی علیه نمایندگان صورت نمی‌گرفت. به هر صورت بی‌توجهی مقامات مسئول نسبت به اجرای مقررات، کارگران را وادار ساخت برای احقاق حقوق نانوائی خود دسته‌جمعی به تهران عزیمت نمایند و به‌طور شبانه کارگران زیادی عازم تهران شدند و اول به سندیکای کارگران خباز تهران رفته و در محل میدان شاه سابق اسکان می‌کنند و برنامه‌ریزی برای ملاقات با مقامات مرکز می‌نمایند. وقتی کارگران تهران با این همه مهمان روبه‌رو می‌شود در صدد تدارک و پذیرایی از آن‌ها برمی‌آیند و به نحو بسیار آبرومندانه‌ای مورد پذیرایی قرار می‌گیرند و پس از تأسیس سندیکا و برآورده شدن خواست خود مجدداً به اصفهان بر می‌گردند و چون در اولین قدم موفقیتی کسب نموده برای بالا بردن روحیه‌ی سایر کارگران شهرهای کشور در صدد برگزاری مراسم سالگرد سندیکا با حضور نمایندگان چند شهر کشور می‌نمایند که برنامه اجرا می‌شود. به هر حال فعالیت، بی‌وقفه ادامه پیدا می‌کند و مسئولان برای اجرای مقررات خیلی اعتنا نمی‌نمایند و کارگران را مجبور به عکس‌العمل می‌کنند و اعتراضاتی و تهدیدایی به وجود می‌آید و چون دامنه پیدا می‌کند به عنوان مخل امنیت ۵ نفر از نمایندگان بازداشت و تحویل دادگاه نظامی می‌گردند.

من و علی یار ترابی هر یک به ۹ ماه زندان و آقای احمد شاهرادی، حسین سلطانی و رحیم وهابی هر یک به دو ماه زندان محکوم می‌شویم. ما پس از تحمل زندان مجدداً به فعالیت پرداختیم که در مرحله‌ی دوم از طریق کمیسیون امنیت اجتماعی علی یار ترابی به مدت دو سال به سیرجان و من نیز به مدت دو سال به شهرستان کاشمر تبعید شدیم.

پس از تحمل دو سال تبعید و آمدن مجدد به اصفهان فعالیت برای تشکیل شرکت تعاونی کارگران خباز توسط عده‌ای از کارگران از جمله افراد تبعیدی شروع و شرکت تعاونی تأسیس شد که هم اکنون مشغول فعالیت است.

با زندانی شدن نمایندگان و توقف فعالیت سندیکا مدارک آن توسط ساواک ضبط شد و بعد از آن سندیکا فعالیت علنی نداشته است. با این همه دو نفر از فعالان سندیکا به نام‌های آقایان یکتانشینان و غفاری، سهم ارزنده‌ای را در تداوم و انسجام کارگران داشته‌اند تا این که بعد از انقلاب، انجمن اسلامی را تشکیل دادند و بعد از تصویب قانون کار برای تشکیل انجمن صنفی کارگران فعالیت شد به طوری که در حال حاضر کارگران نانوائیان اصفهان دارای انجمن صنفی می‌باشند و به فعالیت‌های‌شان ادامه می‌دهند ...

نماینده‌ی کارگران با تشکر رد کرد و گفت: چون ما کارگریم از پذیرش کمک‌های احزاب سیاسی معذوریم، ۳ نفر هم از حزب زحمت‌کشان و حزب سومکا آمده بودند که همه را نماینده‌ی کارگران کوره‌پزخانه رد کرد. من جلو رفتم گفت: شما از کجا آمدی. گفتم من از سندیکای کارگران نانوائی. جلوی همگی آن‌ها مرا در آغوش کشید، دستم را فشرد و همان‌جا روی زمین نشستیم و شروع کردیم، به صحبت کردن. ایشان گفتند: ما روزانه به دو هزار و بیست تا چهل قرص نان نیازمندیم که اگر برسد حتی یک‌ماه هم تاب مقاومت داریم و بلافاصله به شهر برگشتم و رفتم پاساژ بهار، کلی جریان را به هیأت توضیح دادم و بلافاصله آقای علی امید نماینده کارگران صنعت نفت دست کرد جیش ۱۰ تومان را درآورد و گفت: آقایان فعلاً یکی - یکی چیزی بدهید و بعد آقای تقی باقری و بقیه و خود من کمک کردیم که در مجموع ۵۰ تومان جمع شد آقای امید همه‌ی این‌ها را در یک دفتر یادداشت کرد و پول‌ها را به من داد.

گفتم: آقایان! من که تنها نمی‌توانم حداقل یک نفر کمک بدهید. به من گفتند: شما خودت در آن محیط آشنا داری برو و با خودت کمک ببر. رفتم آقای مرادی را با خودم بردم. کار را شروع کردیم و اولین بار که نان را با گاری بردیم ژاندرم‌ها مانع شدند. مرادی را مراقبت نان‌ها گذاشتم رفتم آقای داداشی نماینده‌ی کارگران را آوردم و از راه دیگری راهنمایی کرد و نان‌ها را به دست‌شان رسانیدم. خلاصه، آن وظیفه هم که ۱۰ روز ادامه داشت با موفقیت کارگران کوره‌پزخانه به پایا رسید.

متأسفانه چندی نگذشت که واقعه‌ی ۲۸ مرداد رخ داد و همه چیز به تاراج رفت. با این همه تا ۱۳۳۳ سندیکای دیگری در خیابان مولوی کمی پایین‌تر از چهارراه مولوی در بالای خانه سربازار معروف ایجاد کردیم که مرکز آن به نام من و به‌وسیله‌ی آقای محسن محمدی اجاره شده بود. چندی نگذشته بود یک‌روز صبح یک افسر پلیس آمد گفت: شما با چه مجوزی این‌جا آمدید؟ بلند شوید برویم کلانتری. گفتم: جناب سروان! مسئول این‌جا منم؛ برویم. من و آقای تقی عسگری و ۲ یا ۳ نفر با افسر مأمور رفتیم کلانتری. رئیس کلانتری ۶ سرهنگ مولوی بود که تهدید می‌کرد و می‌گفت مگر شما ایرانی نیستید؟! دولت اعلام کرد حتی ۳ نفر بیشتر در هر جا جمع شود، باید جلب شوند. گفتم: ما مجوز داریم و اجازه‌نامه با مهر و امضای تیمسار بختیار را نشان دادیم. کمی فکر کرد و گفت: خیلی خوب پس چرا قبلاً به‌ما نگفتید که ما مراقبت‌تان باشیم. آمدیم چندی نگذشته بود که من مریضی

سختی گرفتم یک روز آقای مرادی آمد ولی ناراحت بود. سؤال کردم چی شده؟ گفت: ما که نبودیم حزب آریا آمده تابلو را کنده و برده در خیابان شاپور بالای در حزب زده: «سندیکای کارگران نانوائی وابسته به حزب آریا» با این وضعیت چه کنیم؟ گنج‌های هم که نیست. گفتم: برو فردا بیا. اشکالی ندارد، درست می‌شود! روز بعد که آمد من با گنجی و دوست دیگری صحبت کرده بودم، گفت: آقای مرادی از در دوستی با رهبر حزب آریا وارد شو و بگو آقا این کارگران دو چیز می‌خواهند که اگر آن‌ها را به‌دست بیاورند تا ابد در خدمت شما هستیم و آن دو چیز یکی ساعت کار است و بعد بیمه. مرادی گفت: گفتند ما ندایی ندادیم. هر کاری برای‌تان انجام می‌دهند. گفتم: چند تا نانوائی‌هایی که دارای قدرت و پارتی‌اند در نظر بگیر و همان اوباشان آریایی را وادار کنید، ساعت ۸ بعد از ظهر بروند کارگران را بیرون کنند و تنور را خاموش کنند مطمئن باش حزب آریا تعطیل و سندیکا از دخالت آن‌ها آزاد خواهد شد و چنان شد.

و دیگر این‌که یک روز جمعه صبح رفتم سندیکا که همیشه عده‌ای کارگر در آن‌جا بود. دیدم افراد زیادی آن‌جا نبودند تنها یکی دو نفر بودند. به جناب ناصر محمدحسن گفتم: چی شده آقا! امروز دوستان همکار کجایند. گفت: «چایی را بخور تا بگم» بعد از خوردن چایی گفت: از دوست مصطفی حسین خبر داری؟ گفتم: ۳ روز قبل منزل ما بودند. گفت: مریض است رفتن آن‌جا. پاشو ما هم برویم و بین راه به من فهماند که گویا حالش خوب نیست وقتی رسیدیم بیمارستان جنازه‌اش را خارج می‌کردند. بعد از کمی اشک ریختن گفتیم او که جوان مرد. باید به فکر همسر و ۲ فرزندش باشیم. این زمزمه به هیاهویی عجیب تبدیل شد و قرار شد کمک جمع‌آوری شود. این کمک‌ها جمع‌آوری شد و از مخارج دفن و کفن، یک خانه کوچک هم برای بازماندگان آن مرحوم خریداری کردیم. تأیید گفتار جناب آقای خرم تشکیلات کارگری نه تنها لازمه زندگی کارگر است بلکه در تسریع کارهای بزرگ کشور نیز مؤثر بوده است. در سالی که به نام «اصلاحات ارضی» کنفرانس بزرگی به دعوت دولت از نماینده‌ی کارگران و دهقانان سراسر کشور به عمل آمد، به نام «آزاد زنان و آزاد مردان» و به همان مناسبات وزارت کار به دبیران سندیکاها اعلام نمود برای روز موعود کنفرانس اگر می‌خواهید صحبت و سخنرانی کنید. متن سخنرانی را بیاورید که ثبت و به نوبت گذارده شود. این متن‌ها را به سازمان امنیت می‌بردند و به همین منظور زنده‌یاد

مرادی دبیر وقت سندیکای کارگران نانوائی متنی نوشته بود و فرستاده بود یک نسخه از آن را آورد به من و زنده‌یاد گنجی داد و از ما نظر خواست و ضمن صحبت گفتیم پیشنهاد تأسیس کارخانه ذوب‌آهن را بگنجان و سعی کن در کنفرانس بخوانی به هر قیمت که شده. مرادی گفت: حتی به قیمت جان‌ام که شده آن‌را خواهیم خواند.

روز موعود در کنفرانس با آن‌که مرتباً مأموران تذکر می‌دادند، مرادی علی‌رغم تذکر آن‌ها همچنان به سخنان خود ادامه داد و خطاب به دکتر امینی گفت: چرا در این زمان ما در ایران ذوب آهن نداریم؟! ما کارگران ایران به خصوص کارگران

نانوائی از دولت می‌خواهیم در برنامه کارش تأسیس کارخانه ذوب آهن را مقدم بر سایر برنامه‌ها قرار دهند تا هم ارز کم‌تری از کشور خارج شود و هم این‌که صدها و هزارها کارگر و مهندسان بی‌کار مملکت کار و حرفه داشته باشند. که در جواب آقای دکتر امینی ضمن قدردانی از اینکه در کشور سطح فکر کارگران تا این حد بالا رفته و جای بسی افتخار است گفت: «باید عرض کنم این کارخانه نیاز به حداقل چند میلیون تومان اعتبار است که می‌دانید متأسفانه خزانه خالی است.» مجدداً زنده‌یاد مرادی گفت: جناب آقای نخست‌وزیر! اگر از نظر فکری برای دولت ایراد و مشکلی وجود ندارد من به‌نام یک کارگر و دبیر سندیکای کارگران نانوائی از طرف تمام کارگران زحمت‌کش ایران تعهد می‌نمایم که کارگران برای ایجاد کارخانه ذوب‌آهن یک‌روز درآمد خود را در اختیار این پروژه خواهیم گذاشت که آقای دکتر امینی ضمن تشکر دوباره گفتند: من این پروژه را در سرلوحه‌ی کار دولت قرار خواهیم داد. ♦ منتشر شد.

منتشر شد.



خبرنامه
۳۵

فردوس زمین

این کاغذ باز یافتی است